

آن بر سر گنجست که ...

جَلْبِ اِنْتِبَاهِ بِه رِيزه كاري بيتي از سعدي

جويبا جهانبخش

از دلاویزترین و شکرخیزترین غزلهای دلتوازی شیخ شیرین سُخْنِ شیراز، «سعدي» بی‌هنباز، یکی، این سروده شگرف است از «طیبات» او:

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد
تا مدعی اندر پس دیوار نباشد

آن بر سر گنجست^۱ که چون نقطه به کنجی
بنشیند و سرگشته چو پرگار نباشد

ای دوست! برآور ذری از خَلْقِ به رویم
تا هیچ کسَمِ واقفِ اُسرار نباشد

مَنِ خواهَم و مَعْشوق و زَمِينِي و زَمَانِي^۲
کاو باشد و مَن باشم و اَغْيَارِ نباشد

بِنْدَم مَدِه ای دوست! که دیوانه سَرْمَسْت
هرگز به سُخْنِ عاقل و هُشيار نباشد

با صاحبِ سَمَشِيرِ مِبَادَتِ سَر و كاري
إِلَّا به سَرِ خويشَتَّتِ كار نباشد

سَهْلَسْت به خونِ مَن اگر دَسْتِ بَر آري
جانِ دادنِ در پايِ تو دُشوار نباشد

ماهت نتوان خواند^۳ بدین صورت و گفتار^۴
مَه رالِب و دُنْدانِ سَکَر بار نباشد

چکیده:

نویسنده در نوشتار پیش رو بیت «آن بر سر گنجست که چون نقطه به کنجی بنشیند و سرگشته چو پرگار نباشد» از سعدي شیرازی را مورد مذاقه قرار داده است. از این رو، نخست دیدگاه شارحان پیرامون این بیت را بیان داشته و سپس، نظر خود را در شرح بیت اظهار می نماید. به زعم وی، سعدي در بیت مذکور گوشه چشم شاعرانه ای به یک سنت کتابتی و رسم الخطی روزگار خویش داشته و با تکیه بر آن، در کنار معنای اصلی، تصویر هنرمندانه دیگری را به ذهن القا کرده است. آن تصویر، به شیوه کتابت حرف گاف بازمی گشت که در آن روزگاران، شایع بود که بسیاری از کاتبان، برای نشان دادن تفاوت کاف و گاف، گاف را به ریخت همان کاف می نوشتند و آنگاه نقطه یا نقطه هایی روی آن می نهادند تا از کاف متمایز شود. اعتقاد نویسنده بر آن است که در کنار آن معنای اصلی بیت که کم و بیش مورد نظر شارحان است، این تصویر را به ذهن می آورد که وقتی نقطه بر سر کاف می نشیند، آن را گاف می کند. یعنی هر گاه نقطه بر سر کنج بنشیند، آن را گنج می گرداند. در واقع، نقطه ای که بر سر کنج نشسته است، بر سر گنج نشسته؛ درست چونان کسی که نقطه وار و کناره جویانه و خلوت گزینانه به کنجی می نشیند، چنین کسی هم بر سر گنج نشسته است.

کلیدواژه:

سعدي شیرازی، غزل سعدي، سنت کتابت، معنای شعر، شرح شعر، رسم الخط حرف گ، کتابت حرف گ.

۱. در چاپ سنگی ویراسته شوریده: گنجیست.

۲. در بعضی نسخ: زمانی و زمینی.

۳. در بعضی نسخ: گفت.

۴. در بعضی نسخ: بدین صورت شیرین.

او برنیامده‌اند.

نخست بنگریم شارحان چه گفته‌اند؟

زنده‌نام نورالله ایزدپرست (۱۲۸۹ - ۱۳۷۱ ه. ش.) که از عشاق سعدی شیرازی بود و از پیشگامان گزارش نویسی بر غزلیات او، در شرح این بیت شیخ اجل نوشته است:

«آن که چون نقطه به کنجی نشیند و چوپرگار سرگشته نباشد بر سر گنج است. بر سر گنج است = دولت‌مند است. چون + چو = مانند. نقطه = مرکز دایره. چوپرگار سرگشته = مانند پرگار به هر سوی گردنده».^۸

روانشاد استاد دکتر سیدخلیل خطیب زهبر (۱۳۰۲ - ۱۳۹۳ ه. ش.)، در شرح بیت، به ذکر معنای آن بسنده کرده است و نوشته:

«آن کس پای برگنج نهاده است که نقطه‌سان دامن صحبت از خلق فراهم چیند و گوشه نشین شود و پرگاروار سرگردان به این در و آن در روی نیارد».^۹

زنده‌یاد استاد کاظم برگ نیسی (۱۳۳۵ - ۱۳۸۹ ه. ش.)، در گزارش این بیت نوشته است:

«بر سر گنج بودن: بر سر گنج نشستن. به کنایه یعنی «به مُراد و مقصود خود رسیدن». چون: مثل، مانند. نقطه: در این جا یعنی «مرکز دایره». سرگشته: سرگردان. معنای تحت‌اللفظی این واژه یعنی «کسی که سرش گردان است» نیز مورد توجه است. پرگار: ابزار هندسی برای کشیدن دایره. پرگار، دو سردارد: یک سر آن (پایش) ثابت است و مرکز دایره را تشکیل می‌دهد و سردیگرش گردان است، پس پرگار «سرگشته» است. معنی بیت: کسی به گنج مُراد و مقصود خود رسیده است که مانند مرکز دایره در گوشه‌یی آرام بنشیند و مانند پرگار، سرگشته و سرگردان به هر سو نَدَوَد...».^{۱۰}

آقایان دکتر محمد رضا بزرگر خالقی و دکتر تورج عقداپی، در گزارش بیت نوشته‌اند:

«پرگار: ابزار هندسی برای کشیدن دایره که دارای دو شاخه است؛ یک شاخه متحرک که در کنار حرکت می‌کند و یک شاخه ثابت که در میان دایره است و نقطه مرکزی را رسم می‌کند.

تشبیه: آن (آن کسی) به نقطه پرگار مانند شده است. / جناس لاحق: گنج، کنج / تناسب: نقطه، پرگار.

۸. غزلهای سعدی، به‌کوشش نورالله ایزدپرست، ج: ۲، تهران: دانش، ۱۳۶۲ ه. ش. ۱۰ / ۲۷۲.
 ۹. دیوان غزلیات استاد سُخَن سعدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح آیات و... به‌کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب زهبر، ج: ۱۰، تهران: انتشارات مهتاب، بی‌تا، ۱ / ۲۹۷.
 ۱۰. غزلیات سعدی، مقابله، اعراب‌گذاری، تصحیح، توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، معنای آیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ نیسی، ویراست ۲، ج: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۶ ه. ش. ۲ / ۴۸۶.

وَأَنْ سَرُّوْكَهْ كَوَيْنِدْ بِهٖ بَالَايِ تَوْبَاشِدْ،
 هَرْگِزْ بِهٖ چُنِين قَامَت وَ زَفْتَار نَبَاشِدْ

ماتوبه شکستیم، که در مذهب عشاق،
 صوفی، نپسندند که خمار نباشد

هر پائی که در خانه فرورفت به گنجی،
 دیگر همه عمرش سر بازار نباشد

عطار که در عین گلابست، عجب نیست
 گر وقت بهارش سر گلزار نباشد

مردم همه دانند که در نامه سعدی،
 مشکبست که در کلبه عطار نباشد

جان در سر کار تو کند سعدی و غم نیست؛
 کان یار نباشد که وفادار نباشد

در این غزل شیخ - عَلِيهِ الرَّحْمَهْ - و این‌گونه غزلهای او، باریکیهای هوشربای و فرخ‌زایی که مردم سُخَن‌دان را در وجد آرد، کم نیست؛ و از آن جمله، یکی، این که می‌فرماید:

آن بر سر گنجست که چون نقطه به کنجی
 بنشیند و سرگشته چو پرگار نباشد

به گمان این دانش آموز - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - ، سعدی، در بیتی که خواندید، ظرافتی فوق عادت به خرج داده است؛ و در شگفتم که گزارندگان غزل شیخ که مردمان سُخَن شناس ناموری نیز در زمره ایشان‌اند، تا آنجا که مَن‌بنده دیده‌ام و برزیده - و البته ادعای استقصای تام نیز ندارم - ، هیچیک، از در جلبِ اِثْبَاه خوانندگان به ریزه‌کاری مضمردر سُخَن

۵. در بعضی نسخ: مانند.

۶. در بعضی نسخ: طبله.

۷. کلیات سعدی، به‌اهتمام محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: نه‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۴۸۳ و ۴۸۴، غ: ۲۰۱؛ و کلیات سعدی، به‌کوشش نه‌الدین خرمشاهی، ج: ۵، تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۸۶ ه. ش.، ص ۴۳۱ و ۴۳۲، غ: ۲۰۱؛ و متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به‌کوشش مظاهر مضافاً، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه. ش.، ص ۴۲۶، غ: ۲۳۰؛ و کلیات سعدی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات از: کمال اجتماعی جندقی، ج: ۲، تهران: انتشارات سُخَن، ۱۳۸۰ ه. ش.، ص ۴۱۷ و ۴۱۸، غ: ۲۰۱؛ و غزلهای سعدی، به‌اهتمام: اسماعیل صارمی و. خمید مصدق، ج: ۱، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۶ ه. ش.، ص ۲۰۱ (فایده‌بینهای ۱۲ و ۱۳)؛ و غزلیات سعدی، به‌تصحیح حبیب یغمائی، به‌کوشش: مهدی مدائنی، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ ه. ش.، ص ۱۰۸، غ: ۱۳۱ (فایده‌بینهای ۲ و ۱۲ و ۱۳)؛ و کلیات سعدی، تدقیق در متن و مقدمه از: دکتر حسن آتوری، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ ه. ش.، ص ۴۰۷، غ: ۲۲۷ (فایده‌بیت ماقبل آخر)؛ و غزلهای سعدی، تصحیح و... دکتر غلامحسین یوسفی، به‌اهتمام: دکتر پرویز آتابکی و دستیاری: بانورفت صافی‌نیا، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخَن، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۶۸، ش ۱۴۱ (فایده‌بینهای ۲ و ۱۲ و ۱۳)؛ و کلیات سعدی، به‌تصحیح فصیح الملک شوریده، به‌خط میرزا محمود آدیب مصطفوی، ج: ۱، شیراز: انتشارات آدیب مصطفوی، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۲۶ و ۲۶۱ (فایده‌واپسین بیت).

معنی: آن کسی به گنج دست یافته است که همانند نقطه مرکز دایره^{۱۱} آرام گیرد و نه اینکه مثل پرگار سرگردان باشد.^{۱۲}

خانم فریح نیازکار نوشته‌اند:

«آن (شخص) چون نقطه پرگار: تشبیه. || بر سر گنج بودن: کنایه از به مقصود رسیدن. || پرگار: ابزاری هندسی برای کشیدن دایره و خطوط. معنی بیت: آن که همانند نقطه‌ای، خلوت اختیار کرده و به گوشه‌ای نشسته و همانند پرگار سرگردان بدین سو و آن سوی نمی‌رود، گویی پای برگنج دارد و به مقصود خود رسیده است».^{۱۳}

بعضی شراح شعر سعدی، گویا نکته‌ای ایضاح‌کردنی در این بیت ندیده‌اند و به هر روی در گزارش آن قلمی نقرسوده‌اند.^{۱۴} برخی هم، از بُن این بیت را نیاورده‌اند تا بخواهند گزارش دهند.^{۱۵}

معنای کلی بیت، البته بیش و کم روشن است و گزارشندگان نیز گویا در فهم آن، جز در بعضی نکات ریز، تباعدی نیافته‌اند. نمونه را، برخی، در فهم واژه «نقطه»، بر «مرکز دایره» پای فشرده‌اند و برخی، بظاهر، «نقطه» را به معنای اعم آن لحاظ کرده‌اند که گمان می‌کنم حق نیز به دست همین گروه اخیر باشد.^{۱۶}

باری، نکته دیگری هم در این بیت هست و آن، به پندار صاحب این قلم، گوشه چشم شاعرانه‌ای است که سعدی به یک سنت کتابتی و رسم الخطی روزگار خویش داشته، و با تکیه بر آن، در کنار معنای اصلی، تصوّر و تصویر هنرمندانه دیگری را نیز به ذهن خواننده و شنونده سروده نغز و پرمغز خویش القا می‌کرده است.

آن تصوّر و تصویر، به شیوه شناخته کتابت حرف «گاف» (به اصطلاح: کاف پارسی) بازمی‌گشت. امروز ما از برای برنمودن تفاوت «کاف» (به اصطلاح: کاف تازی) و «گاف» (کاف پارسی)، بر روی گاف، یک سرکش اضافی می‌گذاریم. در آن روزگاران، شیوه شایعی بود که بسیاری از کاتبان، از برای برنمودن تفاوت «کاف» (کاف تازی) و «گاف» (کاف پارسی)، گاف را به ریخت همان کاف می‌نوشتند و آنگاه نقطه‌ای یا نقطه‌هایی بر روی آن می‌نهادند تا از کاف متمایز شود. خیال می‌کنم سعدی به همین «نقطه» نهادن بر روی «کاف» (مثلاً در کلمه «کنج») و تبدیل آن - از این طریق - به «گاف» نظر داشته است، و آنجا که فرموده:

آن بر سر گنجست که چون نقطه به گنجی
بنشپند و سرگشته چو پرگار نباشد،

در کنار آن معنای اصلی بیت که بیش و کم ملحوظ و مشمول رای و رؤیت و رویت شارحان نیز افتاده است، این تصوّر و تصویر را نیز به ذهن خواننده و شنونده در می‌افکنده است و موهم بوده که:

وقتی «نقطه» بر سر «کاف» می‌نشاند، آن را «گاف» می‌کند؛ یعنی هرگاه «نقطه» بر سر «کنج» بنشیند، آن را «گنج» می‌گرداند و در واقع، نقطه‌ای که بر سر «کنج» نشسته است، بر سر «گنج» نشسته؛ دُرُست چونان کسی که نقطه وار (و کناره جویانه و خلوت‌گزینانه) به «گنج» می‌نشاند؛ چنین کسی هم بر سر «گنج» نشسته است.

۱۱. کذا فی الأصل!

۱۲. شرح غزلیهای سعدی، به کوشش: دکتر محمد رضا بزرگ خالقی. و دکتر توحید عقداپی، ج: ۱، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۸۶ هـ. ش. ۴۴۸ / ۱۰.

۱۳. شرح غزلیات سعدی، فریح نیازکار، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس (با همکاری: مرکز سعدی‌شناسی)، ۱۳۹۰ هـ. ش. ص ۵۸۴.

۱۴. نمونه را، سننج: غزلیات و قصاید سعدی، به کوشش: غلامرضا آرزنگ، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ هـ. ش. ص ۵۲۷؛ و غزلیات شیخ شیراز سعدی، مقدمه و شرح: نهای‌الدین اسکندری، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات قذیانی، ۱۳۸۶ هـ. ش. ص ۲۸۶.

۱۵. سننج: کُریده غزلیات سعدی، انتخاب و شرح: دکتر حسن آتوری، ویرایش دُوم، ج: ۱۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵ هـ. ش. ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۱۶. گمانا اینکه خیال می‌کنم شاید به سرگشتگی پرگار هم، علاوه بر سرگردانی و دوران. که معنای اصلی ملحوظ شاعر است - از چشم انداز دیگر نیز توان نگرستن. آیا سعدی به «گشتگی» (= انجنا) ای که در سر (/ یک سریا هر دو سر) بعضی پرگارا هست، گوشه چشمی نداشته است؟ ... راستی، پرگارا، در روزگار شیخ، چه ریختها و ساختارهایی داشته‌اند؟

دارد چونان الأبنیه^{۲۰} عن حقائق الأدویه وهدایة المتعلمین فی الطب و تفسیر قرآن پاک و ترجمان البلاغہ رادویانی و تفسیر سورآبادی، مشطور و محفوظ و مشهود است.^{۲۱}

باری، چنان که گفتیم از برای نمایش «گ» به طور متمایز، از «ک» نقطه دار استفاده می‌کرده‌اند.^{۲۲}

نمونه را، رونویسگر دستنوشته کهنه کتاب هدایة المتعلمین فی الطب، «گ» را با نهادن سه نقطه بر فراز «ک» («گ») نمایش داده، و آسدی طوسی در کتابت الأبنیه عن حقائق الأدویه، «گ» را با نهادن سه نقطه در زیر «ک» («ک») متمایز کرده، و کاتب تفسیر قرآن پاک، از برای نمایش «گ»، گاهی دو نقطه در موارد بیشتر سه نقطه بر فراز «ک» («گ»، «ک») نهاده است.^{۲۳}

در دستنوشته‌های کهن کتابهای دیگر چونان التفهیم بیرونی و ترجمان البلاغہ رادویانی و السامی فی الأسامی میدانی نیشابوری و وزقه و گنشاہ عیوقی و مثنوی معنوی مولوی بلخی نیز، این «ک» های نقطه دار که نمودار «گ» است، دیده می‌شود.^{۲۴}

گاه «ک» های نمودار «گ» را، تنها با یک نقطه (/ علامت) بر فراز آن مشخص می‌داشته‌اند.^{۲۵}

کتابت «ک» های نقطه دار از برای نمایش «گ»، در بعضی دستنوشته‌های مؤرخ ۷۶۱ و ۷۷۷ و حتی ۸۶۴ و ۸۷۳ و ۹۸۲ هـ. ق، یعنی دهه‌ها و سده‌ها پس از وفات سعدی، هم دیده می‌شود؛^{۲۶} و همین بسنده است تا فرماناید نشستن نقطه بر سر «کنج» و تبدیل آن به «کنج / کنج / گنج»،

۲۰. بعضی فضلا، به جای «الأبنیه»، «الأبنیه» می‌خوانند. بحث در این دگرخوانی و داوری درباره صواب و خطای آن، از حوصله این سخنکتاب بیرون است.

۲۱. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۵۹ و ۱۷۲. از مقاله «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری» به قلم دکتر جلال مثنوی. و: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۴، ش ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱. از مقاله «تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری» به قلم همو؛ و تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری، ج: ۲، تهران: نشر نو، ۱۳۶۵ هـ. ش. ص ۲۰ / ۴۶ و ۴۷؛ و وزن شعر فارسی، همو، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷ هـ. ش. ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ و: سبک‌شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی)، م. محمد تقی بهار (ملک‌المسعر)، ج: ۴، تهران: کتابهای پرستو (با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۵ هـ. ش. ص ۱۰ / ۲۱۶؛ و: مسائلی تاریخی زبان فارسی (مجموعه مقالات)، دکتر علی‌اشرف صادقی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰ هـ. ش. ص ۲۵۸ و ۲۶۰.

۲۲. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۵۹. از مقاله «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری» به قلم دکتر مثنوی؛ و: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۴، ش ۲، ص ۱۲۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸. از مقاله «تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری» به قلم همو؛ و: یاد قزوینی، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶ هـ. ش. ص ۲۶۱ و ص ۲۵۶ و ۲۵۸ و ۲۶۲ و ۲۷۰.

۲۳. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. از مقاله «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری» به قلم دکتر مثنوی؛ و: ویژگی‌های املاتی دستنویس تفسیر قرآن پاک، حسین داوری آشتیانی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۷ هـ. ش. ص ۱۷ و ۳۱. ۲۴. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۴، ش ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳. از مقاله «تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری».

۲۵. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۴، ش ۲، ص ۱۵۸. از همان مقاله. ۲۶. نگر: مجله دانشگده آذینات مشهد، س ۴، ش ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۷ و ۱۵۰. از همان مقاله.

سعدی، از برای مخاطبانی شعر می‌گفته است که با سنت کتابت مزبور آشنا بوده‌اند، و لذا - به گمان من - چشم می‌داشته است که ایشان بدین ریزه‌کاری هنرین کلام او نیز منتقل شوند.

توضیحا، از برای بعضی طلبه فنون ادبیت که شاید با سنن کتابت گذشتگان نیک آشنا نبوده باشند، عرض می‌کنم:

زمانی که الفبا و رسم الخط عربی از برای کتابت زبان فارسی به خدمت گرفته شد، یکی از پرسامانه‌های اندیشه برانگیز از برای کتابت‌گران این بود که آواهای فارسی را که در عربی فصیح (/ رسمی) به کار گرفته نمی‌شود و در الفبا و رسم الخط عربی ابزار و تمهیدی از برای فرامودن آنها در کار نیست، چه‌سان نشان دهند و به قید کتابت آرند.

یکی از تمهیداتی که از برای پرو شدن از این تنگنا اندیشیده شد، تصرف در بعضی حروف الفبای عربی و ساختن ریختی متفاوت بود که در خدمت نمایش آوای متفاوت مورد نظر واقع شود؛ از جمله با کاربرد نقطه‌هایی که به حرف متعارف پیشین الحاق می‌شد.^{۱۷}

نویسندگان زبان فارسی، برای نمایش «گ» که در الفبای عربی وجود نداشت، در حرف «ک» تصرف کردند و با افزودن نشانه‌ای (مثلاً: نقطه‌هایی) بر آن «گ» را نمایش دادند، چنان که در عصر ما نیز نمایش «گ» با قرار گرفتن سرکش بر روی «ک» صورت می‌پذیرد.^{۱۸}

این نحوه تصرف، در میان خود عربی‌زبانان هم پی گرفته شده است؛ چنان که حرف فرنگی «V» را که غالباً در تعریب به «ف» تبدیل می‌شود (مثلاً: ویتنام / ویتامین / ویتامین / واتیکان ← الفاتیکان)، اخیراً گاه به حرف دیگری بدل می‌گرداند که با سه نقطه نوشته می‌شود («ف» / مثلاً: ویتامین ← فیتامین) و در ترتیب الفبائی فرهنگها، در حرف «ف» جای می‌گیرد.^{۱۹}

از قضا، در قدیم نوعی «ف» در فارسی بوده است که گویا صدایی بین «ف» و «و» یا «ف» و «ب» داشته و در دستنوشته‌های کهن آحیاناً آن را با یک «ف / ف» که به جای یک نقطه، سه نقطه داشته است («ف» / «ف»)، نشان می‌داده‌اند. نمونه‌های این «ف» که بعضی قدما آن را «فاء اعجمی» گفته‌اند، - بحمد الله - در کتابهای کهنی که نسخه‌های بسیار قدیم

۱۷. ساختن حرفی از حرف دیگری افزایش نقطه‌های آن، پیشینه‌دار است. نمونه را، سنخ: تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری، ج: ۲، تهران: نشر نو، ۱۳۶۵ هـ. ش. ص ۱۰ / ۳۲۹.

۱۸. این نوشتن «گ» با دو سرکش که امروز شایع است، گویا از حدود سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری زواج یافته باشد.

سنخ: به یاد قزوینی، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۶ هـ. ش. ص ۲۵۹ و ۲۷۲.

۱۹. نگر: فنی ترجمه: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، دکتر یحیی معروف، ج: ۶، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و. کرمانشاه: دانشگاه رازی، ۱۳۸۶ هـ. ش. ص ۶۹.

برای سعدی و مخاطبانش، چه مفهوم ملموس مانوسی بوده است.

برخی از ما عادت کرده‌ایم اینگونه صنعت‌کردن‌ها را در سخن حافظ ببینیم و حتی بتکلف بجوییم؛ و در سخن سعدی، نه.

حق، آن است که شعرخواجه، به عروسی هرهفت‌کرده^{۲۷} می‌ماند، محلی به حلیتهای گوناگون، در غایت تحفل و تجمل، افسانه‌سان و پرافسون، و سخن شیخ، به خوئروی شاداب و رخشنده روی، چابک‌خرام و شیرین‌کار، از حلیت عارضی عاری‌گونه و از محاسن خداداد برخوردار.^{۲۸} لیک غافل نباید بود که خوئروی بی‌بزرک نیز گاه‌گاه پیرایه‌ای بر خویش می‌بندند؛ گوشواری در گوش می‌آویزند، یا گردن‌آیزی بر گریبان یله می‌کنند، که تالو دلبای آن را جز با دقیق شدن و خیره‌ماندن در حرکات و سکناشان نمی‌توان صید کرد. از برای شکار چنین جلوه‌ها و درخشش‌های جانفزا، دیده «نظر بازان حرفه‌ای»، بکار است! همانان که به شیوه نظر از نادران دورانند!^{۲۹}

خداوند سبحان همه ما را از خیرگی و خیره‌سری مصون و محفوظ دارد! اصفهان / ۱۳۹۵ ه. ش.

زمانی که اَلِفبا و رَسْم‌الْخَطّ
عَرَبی از برای کِتَابَتِ زبان
فارسی به خَدَمَت گرفته
شد، یکی از پُرسمانه‌های
اندیشه‌برانگیز از برای
کِتَابَت‌گَران این بود که
آواهای فارسی را که در
عَرَبی فَصیح (رَسْمی) به
کار گرفته نمی‌شود و در
اَلِفبا و رَسْم‌الْخَطّ عَرَبی اِزار
و تَمهیدی از برای فَرانمُودَن
آنها در کار نیست، چه‌سان
نشان دَهند و به قَیْد کِتَابَت
آرند.

۲۷. «هرهفت‌کرده»، در اصطلاح قُدما، وصف کسی است که در تداول امروز گویند: «هفت قلم آرایش کرده است».

۲۸. «هرهفت»، بر وزن زربفت، به معنی آرایش باشد مطلقاً؛ و آرایش و زینت زنان را نیز گویند که آن خنا و وسمه و سرخی و سفیدآب و سرمه و زرک باشد که زروق است، و بعضی هفتم را غالیه گفته‌اند که خوشبویی باشد، و بعضی خال عارضی را گفته‌اند که از سرمه به کنج لب یا جاهای دیگر از زخساره گذازند. (پرهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به «پرهان» به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه. ش. ۴۰ / ۲۳۲۹).

۲۸. آقای دکتر سعید خمیدیان، در سعدی در غزل (ج: ۳، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۳ ه. ش. ص ۳۴۹)، نوشته‌اند:

«غزل سعدی از نظرگاه بدیعی، بهترین نمودگار زیبایی ذاتی و سرشتی است. [در بسیاری از آیات ناب او، یا صنعت به مفهوم پیرایه‌وار و زنگوله‌ای برگردن شعر نیست، یا اگر نیز صنعت دارد، بیشتر از آن دست است که در بطن هر شعر خوشی هست، و من اگر آن را صنعت می‌خوانم، جز به اِکراه نیست».

آری، آن «روح سادگی و صفای طبیعی شعر» که گفته‌اند (از این اوستا، مهدی آخوان ثالث، ج: ۱۹، تهران: نشر زمستان، ۱۳۹۱ ه. ش. ص ۲۲۵)، از خصایص بارز سخن سعدی است. اغلب، در مواجهه با سخن شیخ شیراز، «التذاذ طبیعی و شعری» (همان، همان ص) را بر «التذاذ بدیعی غیر طبیعی» (همان، همان ص) غالب می‌یابیم؛ ... و آفرین تر سعدی!

بماند که التذاذات بدیعی نیز در جای خود ارجی ویژه دارد، و لابد شعر حافظ و جز حافظ را که به صنعتگری مولف تر بوده‌اند، از این در، سزای تفریح نباید شمرد.

کیست که نداند آنجا که باران اتهام بر سر سخنوران بزرگ پیشین بارانیده‌اند و به گناه گریبند نشان به التذاذات بدیعی و فاصله‌گرفتن‌شان از بلاغت سرشتین زبان، از بیماری و آلودگی و مسمومیت و مسمومیت زبان و ذائقه هنریشان سخنها رانده‌اند (سنج: از این اوستا، ج: ۱۹، ص ۲۲۴. ۲۳۰)، این داوری، نه یکسره سخن سنجانه، که آمیخته به اغراضی است بیرون از قلمرو سخن سنجی، و در پیوند با خصوصیتی کور با تباذلات ادبی عربی و فارسی.

از کسی که سودای «مزدشتیگری»^{۱۹} داشت، و بی‌پروا اوهام «هرله سناک خود را در باب درآمیختن آینه‌های زردشتی و مزدکی و بودایی و تراوردن معجون از این سه کیش ناهمساز، ب«جد» مجال طرح می‌داد (من جمله، سنج: از این اوستا، ج: ۱۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴)، و گاه خود را «مزدشتی» می‌خواند تا ... (بگذریم؛ و آنان که خواهان اند، خود احوال جنوبی را و ایستارشان را در این مقوله، از قلم شاهدهی عینی و همیشینی بینا و مؤتوق، در حالات و مقامات م. امید دکتر شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن، بیخوانند) ... باری، از چنان کسی، چنین دوریها غریب نیست، و در عالم مخموری و ناهشیواری‌های زبانزد چنان گویندگان، چنین سخنان، ناهمه‌ود، نه.

عجب از سخن سنجان بیغرض دانشور است که رشته کلام جنوبی را در باب «تاز زدگی» و «بدیع زدگی» پی بگیرند (نگر: سعدی در غزل، ج: ۳، ص ۳۴۸ و ۳۴۹ ...) و آنگاه داوری در باب سخنوران بزرگ و فرخنده فال و زبان آوران سترگ و بی‌همال گذشته را بناگزی با بی‌مهری‌های دریغ‌انگیزی که نشاید، عجب سازند!

۲۹. حافظ می‌فرمود: «به شیوه نظر از نادران دوران باش!».